

مقدمه

پیش از ورود به وادی سیر و سلوک باید این نکته را متذکر شد که شرح احوالات سلوکی به هیچ عنوان جایگزین قرآن نیستند. افراد زیادی در بحث های سلوکی مبتلا به این مسئله می شوند اما باید توجه داشت که جایگزین کردن قرآن و شریعت با بحث های سلوکی موجب می شود در نهایت سمت و سو و گرانیکه انسان تغییر کند. به عنوان مثال یک جریان سلوکی نمی تواند به جهاد فی سبیل الله منتج شود. جریان های سیر و سلوکی جنبه هایی از انسان را رشد می دهد اما انسانی که صرفاً خود را محدود به یک جریان سلوکی می کند به طوری که آن را جایگزین قرآن می کند، به نتیجه مطلوبی دست پیدا نمی کند. به عنوان مثال چنین انسانی مجاهد نمی شود حال آن که قرآن مجاهد تربیت می کند و یا این که خانم هایی که در این مسیر قرار می گیرند اموری هم چون خانه داری یا بچه داری و امثال آن را مانع سیر و سلوک خود می بینند.

باید توجه داشت که اگر چه این برنامه های سیر و سلوکی باید منجر به تقویت جنبه توحیدی فرد بشوند اما به هیچ عنوان نباید جایگزین کلیه وظایف و جوانب انسان شود لذا مباحثات عرفانی و سلوکی با وجود موثر بودن و مهم بودن، هرگز نباید جایگزینی برای قرآن یا تعیین وظایف فردی در نظر گرفته شوند. آن چه جهت زندگی انسان را می تواند تعیین کند قرآن باید باشد و این بحث های سیر و سلوکی جنبه های تقویتی دارند. همان طور که تمرینات ورزشی منجر به تقویت عضلات می شوند اما تقویت عضلات هدف اصلی در زندگی ما نیست بلکه وسیله ای است در جهت بهبود انجام کارها و مسئولیت ها.

پس از بیان این تذکر به سراغ مطالعه کتاب لغت موران می پردازیم. کتاب لغت موران رساله ای است که توسط مرحوم شیخ شهاب الدین سهروردی نوشته شده است و در مسیر سلوکی به عنوان مقدمه ای می تواند مورد توجه قرار بگیرد.

لغت موران

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس مبدع را که به حقیقت همه ی همگی، به اعتراف همه موجودات از روی شهادت، وجود او را سزاوارست، و درود بر روان پاکان باد خصوصاً بر محمدالنبی علیه السلام و علی آله اجمعین. یکی از عزیزان که رعایت جانب او بر این ضعیف متوجه بود، التماس کرد کلمه ای چند در نهج سلوک اسعاف کرده آمد، به شرط آن که از نا اهل دریغ دارد و این را «لغت موران» نام نهادیم، و توفیق از خدای خواستیم در اتمام آن.

نام گذاری

این رساله به جز فصل اول در ادامه ارتباط خاصی به موران ندارد و بعید نیست که سر نام گذاری این رساله به لغت موران (زبان مورچگان) با بحث های قرآنی ارتباط داشته باشد. در آیه ۱۶ سوره نمل خداوند می فرماید وَوَرَّثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِّنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ. در این آیه حضرت سلیمان می فرماید زبان پرندگان به ما تعلیم داده شد. کسانی که در عوالم بالاتر قرار می گیرند امکان فهم زبان های دیگر را هم پیدا می کنند و این مطلب در روایات ما نیز به چشم می خورد که حضرات معصومین علیهم السلام به زبان خودشان که به جهت شکایت یا

سوال و ... خدمتشان رسیده بودند ، به آن ها پاسخ می داند، خصوصا طیور که با توجه به ارتباطشان با آسمان جایگاهشان متفاوت هست^۱.

در ادامه خداوند در آیات ۱۷ تا ۲۰ می فرماید وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ۱۷. حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَتَأَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۱۸. فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ۱۹. وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَأُزَىٰ الْهَدْهَدُ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ۲۰. لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَأْذِيبَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ ۲۱.

در این آیات به ارتباط حضرت سلیمان علیه السلام با مورچه و پرنده اشاره شده است و تفاوت در نوع برخورد حضرت با این دو موجود، باید مورد توجه قرار بگیرد. حضرت در مقابل سخن مورچه (هشدار مورچه به سایر مورچگان برای نابود شدن در زیر پای حضرت سلیمان و جنودش) لبخند می زند. اما در مقابل غیبت همد و واکنش متفاوتی دارد چرا که این پرنده ها در دستگاه حکومتی حضرت کار می کردند. حضرت سلیمان سخت ترین برخورد را با این پرنده که در ظاهر خطاکار بوده است نشان می دهد که اگر پیدا شود او را عذاب می کنم و گردن می زنم یا باید دلیل موجهی بیان کند.

تفاوت سطح این دو موجود در این داستان به خوبی قابل مشاهده است. کسی که در دستگاه حکومت الهی باشد باید مورد تفقد و نظارت قرار داشته باشد و در صورتی که سرخوشانه زندگی کند و متوجه مسئولیت های خود نباشد باید مواخذه شود. در حالی که یک مورچه در گوشه ای در حال و هوای خودش زندگی می کند و حتی حرف های اعتراضی هم می زند اما واکنش نسبت به او در حد یک تبسم است.

به نظر می رسد که ممکن است علت نام گذاری لغت موران این باشد که یکی از جاهایی که به طور ویژه به سخن گفتن وحوش و طیور و مورچگان و ... اشاره دارد این آیات است. البته این احتمال هم وجود دارد که علت نام گذاری ، مثال اول فصل اول رساله باشد که در مورد موران است (هر چند که در ادامه رساله از موجودات دیگری مثال زده می شود)

مثال زدن

مثال زدن روشی است که در قرآن به وفور مشاهده می شود. بیان مثال ، یک مطلب را از مرتبه عقلی خارج کرده و وارد مراحل مادون می کند و در مرحله مثال و عالم خیال قرار می دهد . قرار گرفتن مطلب در این مراتب منجر به تقویت ایمان می شود چرا که ایمان مربوط به استدلالات نیست و هیچ انسانی با استدلال ایمان نمی آورد (هرچند ممکن است به طور عقلی اقناع شود) . وقتی یک مطلب خود را در مثل نشان ندهد منجر به تولید حس نمی شود. کتاب هایی مثل مثنوی بر مبنای مثال تدوین شده اند و مطالب را به صورت رمزگونه بیان می کنند از همین جهت است که می توانند احساس را به طور کامل در مخاطب فعال کنند.

موری چند تیز تک میان بسته از حسیض ظلمت مکمن و مستقر نزول خویش، رو به صحرا نهادند و از بهر ترتیب قوت، اتفاق را شاخی چند از نبات در حیز مشاهده ایشان آمد و در وقت صباح قطرات ژاله بر صفحات سطوح آن نشستند بود. یکی از یکی پرسید که آن چیست؟ جواب داد و گفت که اصل این قطرات از زمین است، دیگری گفت از دریاست، و علی هذا در محل نزاع افتاد. مورد متصرف در میان ایشان بود. گفت لحظه ای صبر کنید تا میل او از کدام جانب باشد که هر کسی را از جهت اصل خود کششی بود و بلحوق معدن و منبع خویش شوقی دارد . همه چیزها به سنخ خود منجذب باشد. نپنید که کلوخی را از مرکز زمین به جانب محیط اندازند، چون اصل او سفلی است و قاعد «کل شیء یرجع الی اصله» ممهده است، به عاقبت کلوخ به زیر آید.

^۱ موجوداتی که در آسمان هستند پاهای کوچکی دارند و بال می زنند و برای سیر در آسمان ها خلق شده اند. این موجودات با موجودات زمینی مثل چهارپایان تفاوت زیادی دارند

چند مورچه پرکار و سریع از سوراخ زیرزمینی خود بیرون زدند و به صحرا رفتند و برای جمع آوری غذا گیاهانی را مشاهده کردند که در هنگام صبح قطراتی از شبنم روی شاخه ها قرار گرفته است. یکی از مورچه ها از دیگری پرسید که این چیست . مورچه ای پاسخ داد که اصل این قطره از زمین است ، دیگری پاسخ داد اصل آن از دریاست و خلاصه این قطره مورد نزاع قرار گرفت. مورچه حکیمی در این میان بود و پاسخ داد کمی صبر کنید تا با بالا آمدن آفتاب مشخص شود که این قطره بالا می رود یا پایین می آید. چرا که هر موجودی نسبت به اصل خود کششی دارد و شوقی برای رسیدن به منبع خود. هر چیزی به سنخ اصلی خود جذب می شود. همان طور که اگر سنگی را از زمین به هوا پرتاب کنید مجدداً به زمین بر می گردد چرا که اصل آن این پایین است و قاعده این است که هر چیزی به اصل خود باز می گردد.

همان طور که مشاهده می شود این متن به شدت رمز گونه بیان شده است . چنین مسئله ای را همان طور که می شود طبق قواعد فیزیکی و جاذبه نیوتونی نگاه کرد ، از زوایای دیگر و طبق قواعد دیگری نیز می تواند مورد مشاهده قرار بگیرد و این قواعد با یکدیگر متنافر و متناقض نیستند.

علت گرایش دو شیء به هم محبت بین آن دوست که ریشه در محبت بزرگ الهی در آفرینش عالم است. حتی مسئله ای هم چون گردش ذرات الکترون به دور پروتون نیز بر اساس محبت توضیح داده می شود و این بیانات به هیچ عنوان ناقض قواعد فیزیکی نیستند.

مثال در قرآن

در آیات ۲۷ تا ۲۹ سوره زمر خداوند می فرماید وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ فَرَأَانَا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (28) صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لَرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۗ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۗ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی ما از هر چیزی مثالی در قرآن بیان زدیم باشد که برای شما تذکر حاصل شود و این قرآن عربی قرآنی است که در آن عوج وجود ندارد^۲. حال که برای هر چیزی مثالی است در این جا خداوند یک بحث توحیدی مشکل را از طریق یک مثال بیان می کند: فردی که گرفتار شرکای ناسازگار شده است با فردی که منحصر در اختیار فرد دیگری قرار گرفته است با یکدیگر مقایسه می شوند که آیا این دو فرد مثال یکسانی دارند؟ حال کسی که تحت سلطه یک فرد واحد باشد و تنها از او دستور بگیرد با کسی که از افراد مختلف تحت هوای نفس های مختلف دستور می گیرد بسیار متفاوت است. وقتی این بحث توحیدی در قالب مثل قرار می گیرد درک آن ساده تر می شود.

هر چیزی برای حس ایمان گرایی تبدیل شود به جریان خیال و هنر و شعر و رسانه و انواع هنرهای تجسمی و اوحدی ای از انسان ها هستند که می توانند با استدلال جلو بروند اما عمده مردم از طریق حس و هنر پیش می روند. ایمان گرایی سرشار از خیال است و عنصر خیال و فکر لطیف باید در انسان ها بسیار قوی باشد. وقتی انسان تخیل خوب و فکر لطیف داشته باشد می تواند سرکی به عالم مثال بکشد و تا حدی به آن عالم دست پیدا کند، در این حالت قواعد روح و تن این شخص تغییر می کند و روح او نسبت به تن غلبه پیدا می کند^۳.

خداوند در آیات ۲۲۱ تا ... سوره شعراء می فرماید هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلُ الشَّيَاطِينُ نَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ

^۲ به تفاوت معنای عبارت «غیر معوج» و «غیر ذی عوج» باید دقت داشت، همان طور که عبارت لم یزرع و غیر ذی زرع معنای یکسانی ندارند. ارض لم یزرع زمینی است که در آن کشت نشده است اما ارض غیر ذی زرع زمینی است که امکان کشت در آن وجود ندارد (مثل زمین های مکه).

در این جا نیز غیر ذی عوج به این معناست که در این قرآن عربی امکان وجود عوج وجود ندارد.

^۳ این اتفاق یک اتفاق آخر الزماتی است که بحث آن به طور مفصل در جلسات معرفت المهدی بیان شده است.

همان طور که ملائک بر انسان ها نازل می شوند، شیاطین نیز بر انسان ها نازل می شوند. نزول شیطان با وسوسه شیطان یا تسویل شیطان متفاوت است. مورادی مثل «سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا»^۵ و «الْشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَى لَهُمْ»^۶ و «رَبِّ بِمَا أَعُوذُ بِكَ لَأَرْزِيَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أَعُوذِيَهُمْ أَجْمَعِينَ»^۷ مراحل ابتدایی هستند، سپس انسان به مرتبه ای می رسد که در خصوص او گفته می شود «لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا»^۸ یعنی شیطان تحت الحنک او را گرفته و با خود می کشد. وسوسه و تسویل و تزیین مربوط به مراحل ابتدایی است و اگر انسان نتواند در آن مرحله با وسوسه شیطان مقابله کند شیطان افسار او را گرفته و او را با خود می کشد.

وقتی شیطان بر فردی نازل شود، به تعبیر حضرت امیرالمومنین علیه السلام توسط چشم های آن فرد می بیند و توسط زبان آن فرد حرف می زند.^۹

^۴ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (سوره فصلت آیه ۴۱)

^۵ سوره یوسف، آیه ۸۳

^۶ سوره محمد، آیه ۲۵

^۷ سوره حجر، آیه ۳۹

^۸ سوره اسراء، آیه ۶۲

^۹ نظر باعینهم و نطق بالسنتهم